

Original Article

Explaining the concept of ecofemnism in the field of international politics

Fatemeh Zolfagharian¹, Rohollah Eslami^{2,*}¹ Ph.D in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad , Iran²**Citation** Fatemeh Zolfagharian, Rohollah Eslami, **Explaining the concept of ecofemnism in the field of international politics.** *J. Law Political Stud.*, 2024, 4(3), 443-457. <https://doi.org/10.48309/JLPS.2024.473895.1192>

Article info:

Received: 17 Agust 2024

Accepted: 25 November 2024

Available Online: 09 December 2024

ID: JLPS-2408-1192

Checked for Plagiarism: Yes

Keywords:

Ecofeminist, World order, Patriarchy, Women's perspective

ABSTRACT

For centuries, mankind had forgotten an important subject called women, who make up half of the human population, and it was feminists who recalled this great loss. Women have no place in politics and even in the 21st century they have little place in politics and leadership of societies. What seems natural, that is, the migration of women to the private sphere and the underworld and turning them into unequal beings who, with much effort, gain only a few rights, is the great silence of history, and these have been challenged by feminists. Is. Ecofeminists, as a branch of feminist, have the same principles and views of classical feminists, but with the difference that they address the demands of women in the context of environmental principles. Ecofeminists seek to change people's attitudes toward nature and women, so they are the product of the third wave of feminist theory in terms of both theoretical framework and methodology. Emphasizing environmental ideas and the coexistence of nature and women, this article will explain ecofeminist attitudes in international relations and the impact of ecological and environmental-oriented attitudes on the evolution and change in the field of international relations. Will review international treaties.

*Corresponding Author: eslami.r@um.ac.ir (Rohollah Eslami)

۳ مقاله پژوهشی: واکاوی انگاره‌های سیاسی در اندیشه اکوفمنیسم

فاطمه ذوالفقاریان^۱، روح اله اسلامی^{۲*}

^۱ دکتری علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

^۲ استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Use your device to scan and read the article online



ارجاع فاطمه ذوالفقاریان، روح اله اسلامی، واکاوی انگاره‌های سیاسی در اندیشه اکوفمنیسم، نشریه حقوق و مطالعات

سیاسی، دوره ۴، شماره ۳، پائیز ۱۴۰۳: ۴۵۷-۴۴۳.

<https://doi.org/10.48309/JLPS.2024.473895.1192>

چکیده



اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۲۷ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۰۵ آذر ۱۴۰۳

تاریخ آنلاین شدن: ۱۹ آذر ۱۴۰۳

آی دی مقاله: JLPS-2403-1130

بررسی شده با نرم افزار سرفت ادبی: بله

کلیدواژگان:

اکوفمنیسم، زیست بوم، سیاست، فمینسم.

شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی طرفداری از حقوق زنان مبتنی بر تساوی‌طلبی، به ۶۰ سال قبل برمی‌گردد که تقریباً همزمان با جنبش‌های زیست‌بومی دهه ۱۹۷۰ بوده است. این جنبش‌ها و ارتباط نزدیک و همدلانه آنها که بعداً در اتصال به هم، به عنوان جنبش واحدی تحت عنوان بوم‌شناخت زنانه یا اکوفمنیسم در آمد، بر مبنای مشابهت زنان و محیط‌زیست از نظر ستم‌هایی که به آنها روا می‌شود، توسعه یافت. نظریه غالب در رابطه با اکوفمنیسم تشخیص و پذیرفتن رابطه بین غالبیت طبیعت و غالبیت زنان است. گرچه اکوفمنیسم و بوم‌شناسی (اکولوژی) هر دو در جهت درک طبیعت می‌باشند، اکوفمنیسم در قالب چارچوب فرهنگی طبیعت حرکت می‌کند که استعاره‌هایی برای تشریح طبیعت، دیدگاه جامعه نسبت به طبیعت و رابطه بین طبیعت و زنان می‌باشد. در این نوشتار سعی خواهیم داشت با تشریح دیدگاه اکوفمنیسم و گنجاندن این مفهوم در چارچوب امواج فمینسم، در خصوص تاثیر آن بر روی مفاهیم سیاسی بحث و بررسی داشته باشیم. سوال این پژوهش این است که سیاست در اندیشه اکوفمنیسم چگونه تبلور یافته است؟ فرضیه بر این قرار است که اکوفمنیسم به دنبال ساختارزدایی از نظام‌های استبدادی و منتقد جهانی شدن است و تخریب، نابودی و بر هم خوردن نظم اکوسیستم را بازتاب تسلط مردان و بی‌توجهی آنان به حفظ طبیعت به شمار می‌آورد.

مقدمه

بگیرد. با توجه به اهداف هر دو جنبش، نوعی ساختارها و ارزش‌های اجتماعی مورد نیاز است که تنها بر غالبیت زنان بر طبیعت و منابع آن متکی نباشد بلکه بر توانمندی‌های کامل مرد و زن و حفظ تمامیت محیط‌زیست تأکید داشته باشند (Merchant, 1989:35). اصولاً این جنبش‌ها منتقد هزینه‌های رقابت، خشونت و فعالیت‌های اقتصاد باز بوده و رشد عنان گسیخته اقتصادی مدرنیته را بر نمی‌تابند. برای اکوفمنیسم تعاریف مختلفی ارائه شده است که مسیر اصلی همه آنها در ارتباط با این واقعیت است که طبیعت عامل مهمی در گفتمان زنانه و جنسیت نیز عنصر تأثیرگذاری در خلق سیاسی و اجتماعی طبیعت است. ارجحیت مردانه که قدیمی‌ترین و

زن و طبیعت دارای رابطه‌ای دیرینه می‌باشند. ارتباطی که از طریق فرهنگ، زبان و تاریخ به بقای خود ادامه داده است. رابطه دیرین زن و طبیعت با دو جنبش اجتماعی دهه ۱۹۶۰ یعنی جنبش آزادی زنان و دیگری جنبش بوم‌شناسی شکل گرفت و در نهایت با شکل‌گیری آیین "روز زمین" در سال ۱۹۷۰ مورد توجه واقع شد. هر دو دیدگاه شالوده‌های تساوی‌طلبی را دارا می‌باشند، بدین ترتیب که زنان برای رهایی از محدودیت‌های فرهنگی و اقتصادی که آنها را مطیع مردان ساخته است، مبارزه می‌کنند و طرفداران محیط زیست نیز بر نوعی اخلاق بوم‌شناسی تأکید دارند که باید رابطه معقول انسان و طبیعت در آن شکل

که فاقد تجزیه و تحلیل قدرت در روابط باشد ممکن است مورد پذیرش فمینیست‌ها نباشد. در نهایت اینکه در حال حاضر فرآیند علمی شدن اکوفمینیسم موجب بروز انواع محدودیت‌ها و فشارها شده است و در این قالب اکوفمینیسم تحت سلطه دیدگاه‌های فلسفی درآمده است. در این نوشتار سعی خواهیم داشت با تشریح دیدگاه اکوفمینیسم و گنجاندن این مفهوم در چارچوب امواج فمینیسم، در خصوص تاثیر آن بر روی مفاهیم سیاسی بحث و بررسی داشته باشیم. سوال این پژوهش این است که سیاست در اندیشه اکوفمینیسم چگونه تبلور یافته است؟ فرضیه بر این قرار است که اکوفمینیسم به دنبال ساختارزدایی از نظام‌های استبدادی و منتقد جهانی شدن است و تخریب، نابودی و برهم خوردن نظم اکوسیستم را بازتاب تسلط مردان و بی‌توجهی آنان به حفظ زیباییت به شمار می‌آورد.

پیشینه پژوهش

جنبش زنان در دهه ۱۹۷۰ عمده‌تاً بر پایه صلح و در ارتباط با نارضایتی از جنگ و گسترش سلاح‌های اتمی و دل‌مشغولی در مورد محیط‌زیست شکل گرفت و رابطه نزدیکی با جنبش‌های زیست‌محیطی پیدا کرد و در دهه ۱۹۸۰ این ارتباطات به شکل گروه‌های مختلف اکوفمینیستی از طریق چاپ کتاب و برگزاری کنفرانس‌ها که اولین آن به نام "زن و حیات روی کره زمین" در سال ۱۹۸۰ بود، در دوسوی آتلانتیک بروز کرد (Twine, 2001: 25). مهمترین منابع انتشار یافته کتابهای زن و طبیعت درون او (Griffin, 1978: 4)، فرااخلاق فمینیسم افراطی (Daly, 1978: 76)، زنان جدید، زمین جدید (Radford, 1975: 88) و مرگ طبیعت و انقلاب علمی (Merchant, 1980: 9) در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود. این کتاب‌ها در حقیقت پیشران جریان در حال رشد اکوفمینیسم به خصوص در رشته‌های فلسفه، الهیات و مطالعات دینی بودند. هم جنبش زنانه و هم جنبش بوم‌شناختی به شدت از هزینه‌های رقابت، خشونت و غالبیتی که از اقتصاد باز نشأت می‌گیرد، انتقاد می‌کنند. بوم‌شناسی به عنوان علمی عصیانگر از تبعات بدون کنترل رشد که در ارتباط با سرمایه‌داری، تکنولوژی و توسعه

اصلی‌ترین فرم هژمونی است هم تراز با انواع دیگر بهره‌کشی و فشار در مقیاس نژادپرستانه، سرمایه‌داری و امپریالیسم می‌باشد. عده‌ای دل‌مشغولی زنان برای محیط زیست را در ارتباط با نگرانی‌های آنها برای سلامتی و رفاه خانواده و جامعه خود می‌دانند و برخی آن را به امنیت فضای شخصی و خصوصی و ترس از تهدیدی است که برای فرزندان آنها احساس می‌شود و در نتیجه به خاطر حفظ نسل‌های آینده می‌دانند. نظریه غالب در رابطه با اکوفمینیسم تشخیص و پذیرفتن رابطه بین غالبیت طبیعت و غالبیت زنان است. دیدگاه اکوفمینیسم معتقد است که بین تسلط بر زنان و تسلط بر محیط طبیعی ارتباط نزدیک وجود دارد و این موضوع به شکل رادیکال بیان می‌دارد که تسلط بر طبیعت جنبه‌ای از نظام تسلط مردان است (Cudworth, 2005: 7). گرچه اکوفمینیسم و بوم‌شناسی (اکولوژی) هر دو در جهت درک طبیعت می‌باشند، اکوفمینیسم در قالب چارچوب فرهنگی طبیعت حرکت می‌کند که استعاره‌هایی برای تشریح طبیعت، دیدگاه جامعه نسبت به طبیعت و رابطه بین طبیعت و زنان می‌باشد. اکوفمینیسم درصدد ترکیب فمینیسم و تفکر اکولوژیکی است، به این دلیل که هر دو در جهت ساختاری غیر سلسله مراتبی و مساوات طلبانه جهت گیری شده‌اند (Agarwal, 2010: 22). نظریه‌های اکوفمینیستی عمده‌تاً از نوع تجربی، مفهومی یا فرهنگی-نمادین و معرفت‌شناختی است. منتقدان اکوفمینیست که اغلب خود از اکوفمینیست‌ها می‌باشند از موقعیت‌های ضرورت‌گرایانه پنهانی در برخی اشکال اندیشه اکوفمینیسم هشدار می‌دهند، از جمله اینکه ارتباط بین طبیعت و زنان ممکن است بین‌فرهنگی نباشد و یا تغییر دادن تاریخ مادرسالاری بر پدرسالاری در این رابطه مورد تردید و ظن قرار دارد و در برخی موارد عقیده بر این است که حتی اگر درک ارتباط بین غالبیت طبیعت و غالبیت زنان برای فمینیسم، محیط‌زیست گرایی یا اخلاق مهم باشد، باز هم این بدان معنا نیست که علم بوم‌شناسی باید فمینیستی باشد. از طرفی دیگر چون تجزیه و تحلیل قدرت محور فمینیست منتقد در چارچوب غالبیت در جامعه است، هر نظریه یا عملی در بوم‌شناسی علمی

می‌باشد و طی قرون گذشته در دنیای غرب شکل گرفته است، انتقاد می‌کند. دیدگاه جنبش بوم‌شناختی، بازسازی توازن طبیعت است که از طریق صنعتی‌شدن و رشد جمعیت دچار اضمحلال شده است. در این رابطه تأکید بر این است که باید در چرخه‌های طبیعت زندگی کرد و از پیشرفت با تفکر خطی و بهره‌کشی از آن امتناع ورزید. تأکید آن بر هزینه‌های توسعه، محدودیت‌های رشد، کمبودهای ناشی از تصمیمات مبتنی بر تکنولوژی و نیاز سریع به حفاظت و به چرخه درآوردن منابع طبیعی است. به همین شکل جنبش زنانه هزینه‌های ناشی از رقابت برای انسان را در بازار آشکار ساخته است و به نزول نقش تولید اقتصادی زنان در جوامع اولیه سرمایه‌داری و نگاه به زنان و طبیعت به عنوان منابع روان‌شناختی و تفریحی توسط مردان توجه دارد (Merchant, 1989: 12). یک اصل مونث، بازتابی از روابط خاص زن با طبیعت از طریق زادآوری و زایش و تغذیه فرزندان و سلامت نگه داشتن آنها در طول رشدشان است. این اصل مونث تضمینی است بر اینکه از محیط زیست طبیعی سوءاستفاده نشود، بلکه به آن رسیدگی شود و با احتیاط مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما با ظهور استعمار غربی این رابطه با طبیعت و منابع طبیعی به شدت آسیب دید و اصل مونث واژگون شد. اما طبیعت که همچنان مونث انگاشته می‌شد و تبدیل به منبعی منفعل شد و این واژگونی راه را برای تخریب محیط زیست، استفاده بیش از حد از زمین و گسترش تکنولوژی زیان بار هموار کرد و تنها راه فرار از این بحران، برقراری مجدد رابطه اولیه زنان با محیط زیست و ترویج بازگشت به طبیعت بود و بدین ترتیب اکوفمینیسم به وجود آمد (فتح‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۵). اکوفمینیسم به عنوان یک گفتمان علمی تا اواخر دهه ۱۹۸۰ توسعه نیافت و تنوع اکوفمینیستی براساس پراکنش جغرافیایی آن بود و بروز علمی و علم‌گرایی آن در آمریکا، کانادا، اروپای شمال غربی، هندوستان و استرالیا نمود پیدا کرد (Twine, 2001: 46).

ماهیت تاریخی طبیعت به عنوان "مأم" باعث استحکام بخشیدن به سابقه تاریخی زنان و گذشته‌های تغییرات بوم‌شناختی و زیست‌محیطی شده است. زمین در قالب تمامیتی مادرانه، نقطه

ثقل کیهان‌شناسی ارگانیک است که متاسفانه انقلاب علمی این ارتباط را سست و فرهنگ مبتنی بر بازار در دوران اولیه اروپای مدرن جایگزین آن نمود. دنیایی که ما آن را عملاً از دست داده-ایم دنیایی ارگانیک بوده و از منشأ و پیدایش گونه انسان روی زمین، او با طبیعت به شکلی ارگانیک رابطه داشته است. تئوری ارگانیک هویت طبیعت کره خاکی حکایت از آن دارد که زمین به عنوان نوعی مادر برای تأمین نیازهای حیاتی انسان به شکلی نظام‌مند عمل می‌کند (Merchant, 1989: 36). نهضت بوم‌شناختی علاقه‌مندی به ارزشها و مفاهیم مرتبط با تاریخ در دنیای پیشامدرن را احیا کرد و مدل بوم‌شناختی و اخلاقیات مربوط به آن باعث شد در دورانی که به دنیای ما به عنوان یک ماشین نگرسته می‌شود، و نه لزوماً یک موجود زنده، تفسیری نو و نقادانه از ظهور علم جدید ارائه شود (Merchant, 1989: 39).

شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در طی دهه‌های اخیر در سراسر جهان، نشانگر حساسیت جامعه مدنی نسبت به موضوعات و مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به طور عام و مسائل زیست‌محیطی از قبیل آلودگی هوا، تخریب محیط زیست و غیره به طور خاص می‌باشد. آنچه در این میان قابل توجه است نقش آفرینی زنان به عنوان عناصر فعال و تاثیرگذار در این جنبش‌ها می‌باشد. ترکیب نقش زنانگی از یک طرف و حساسیت نسبت به مسائل زیست‌محیطی و بهره‌برداری‌های بی‌رویه از منابع طبیعی توسط دولت‌ها زیر نقاب مفاهیمی چون رشد و توسعه اقتصادی از طرف دیگر منجر به تلاقی منافع و انتظارات طرفداران جنبش‌های زنان با حامیان محیط زیست در بسیاری از زمینه‌ها شده است. هم‌پوشانی منافع فوق‌بافت شکل‌گیری رویکردی نوین در بحث‌های فمینیستی در قالب مفهوم اکوفمینیسم شده که تلفیقی از مفهوم اکولوژی و فمینیسم می‌باشد (فتح‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۵).

باید توجه داشت که در مورد ارتباط زنان و طبیعت واکنش‌های مختلفی از نظر تاریخی و فرهنگی وجود دارد. برخی بر این عقیده هستند که در این ارتباط باید تجدیدنظر شود و مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. چون تاکنون نه برای زنان و نه

به دست می آورند سکوت بزرگ تاریخ است و این موارد توسط فمینیست ها به چالش کشیده شده است. سوزان جیمز درباره تعریف علم فمینیسم اظهار داشته است که فمینیسم بر این باور است که زنان در مقایسه با مردان، مورد ستم اند یا در وضعیت نامساعدی قرار دارند و ستمی که بر آنها می رود ستمی نامشروع یا ناموجه است. او ادامه می دهد که تفاسیر زیادی از زنان و ظلم وارد بر آنها تحت این توصیف عام می گنجد تا جایی که نمی توان فمینیسم را یک اصل واحد فلسفی دربردارنده یک طرح سیاسی مورد وفاق دانست. این نویسنده، ضمن تاکید بر این دامنه اختلاف، چنین نتیجه می گیرد: همانطور که دیدگاه های متفاوتی از آزادی وجود دارد، فلسفه های فمینیستی متعددی نیز یافت می شود که نه به دلیل دعاوی یا توصیه های خاصشان، بلکه برای اهتمامشان به یک موضوع مشترک به هم پیوند خورده اند.

در تاریخ فمینیسم معمولاً از کسانی چون ابیگل آدامز و ولستون کرافت به عنوان نخستین مدافعان حقوق زنان نام برده می شود. این تصادفی نیست که شخصیت های مذکور تقریباً هم زمان با استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه سخنان خود را مطرح کردند. این دو واقعه بزرگ تاریخی منشا دو اعلامیه مهم درباره حقوق بشر شد که در آن بر مبنای نگرش لیبرالی برای طبقات اجتماعی بدون در نظر گرفتن خاستگاه آنان، درخواست مساوات حقوق شد. نماد مشهوری از این مبارزات مبتنی بر الهام صریح فمینیسم از لیبرالیسم روشنگری اعلامیه احساسات است. در میانه قرن نوزدهم کدی استتون و همکاران او اعلامیه ای فراهم کردند که به اعلامیه یا بیانیه احساسات معروف شد که الهام گرفتن آن از نظریه حقوق طبیعی لاک و گرده برداری آن از اعلامیه استقلال کاملاً آشکار است. اولین جمله های اعلامیه مذکور از حیث تطابق با قالب اعلامیه استقلال جالب توجه است: ما این حقایق را بدیهی تلقی می کنیم که تمامی مردان و زنان مساوی آفریده شده اند و از طرف پروردگار به آنان حقوق غیر قابل انکاری اعطا شده است، از جمله این حقوق حق زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی است (دانون، ۱۳۹۷: ۵۶).

برای طبیعت مفید واقع نشده است. برخی دیگر بر این عقیده هستند که باید آن را محترم شمرد و به آن افتخار کرد. عده ای معتقدند که این موضوع به گذشته مربوط بوده و به زنان کنونی ربطی ندارد. پاسخ اکوفمینیست ها به این نقطه نظرات مشاجره آمیز بسته به نوع دیدگاه و نظریه پرش کنندگان که از اکوفمینیست های مارکسیستی، فرهنگی، افراطی، پسااستعماری، پسامدرن، بوم زنانه، بوم شناختی اجتماعی و غیره و یا انواع زمینه های مذهبی باشند، متنوع می باشد (Lorentzen, 2002: 26). در این نوشتار پس از تشریح اندیشه اکوفمینیسم، تاثیر انگاره اکوفمینیسم بر سیاست گذاری های دولتها مورد بررسی قرار داده و ارتباط طبیعت و زنان و سلطه و غالبیت ساختار مردانه بر مفاهیم زنانه مورد واکاوی قرار می گیرد.

اندیشه فمینیسم

بشر قرن ها موضوعی مهم به نام زنان که نیمی از جمعیت انسان ها را تشکیل می دهند فراموش کرده بود و فمینیست ها بودند که این فقدان بزرگ را یادآوری کردند. فمینیسم پارادایم نقادانه گسست محوری است که اعتقاد دارد تاریخ اندیشه در جهان توسط مردان نوشته شده است و فلسفه، اسطوره، مذهب و علم روایت های مردانه بوده اند. به یک معنا فمینیست ها طرفداران حقوق زنان هستند که با شالوده شکنی عقل مذکر قصد دارند نیمی از جمعیت حذف شده را به حوزه عمومی وارد سازند. اگر از زاویه چشم زنان بنگریم همیشه با سامانه های معرفتی و اقدامات عملی زنان از آموزش، حوزه های اقتصادی و اجتماعی و مشارکت سیاسی حذف شده اند. آنچه در طول تاریخ برای زنان در نظر گرفته شده است خانه، فرزند و شوهرداری است و زن به عنوان جنس دوم و غیرشهروند ترسیم شده است (Dobson, 2006: 53). زنان در سیاست جایگاهی نداشته اند و حتی در قرن بیست و یکم نیز نقش اندکی در سیاست گذاری و رهبری جوامع دارند. آنچه به نظر طبیعی و بدیهی می آید یعنی کوچاندن زنان به حوزه خصوصی و جهان زیرین و تبدیل کردن آنها به موجوداتی نابرابر که با تلاش های فراوان تنها حق اندکی

امواج فمینیسم

پارادایم فمینیستی دارای سه روایت معروف است. اولین روایت فمینیست های لیبرال هستند که اعتقاد دارند زن ها باید از حقوق یکسان با مرد ها برخوردار باشند. این روایت در موج اعتراضی همزمان با انقلاب فرانسه شکل گرفت و به خصوص میان زنان نخبه اشراف و طبقه متوسط به وجود آمد که خواسته اصلی آنها مشارکت سیاسی به خصوص داشتن حق رای بود. البته بعدها به سمت نامزدی برای مناصب سیاسی و رهایی به سیاست گذاری های کلان کشیده شد. دومین روایت فمینیست های مارکسیست که از میان طبقات متوسط و پایین تحت تاثیر افکار مارکس شکل گرفتند و اعتقاد داشتند زن ها باید همانند مرد ها بتوانند در فعالیت های اجتماعی و به خصوص اقتصادی شرکت کنند. در انتخاب شغل، استخدام و گرفتن دستمزد نباید تبعیض وجود داشته باشد و زنان حق دارند از حقوق یکسان با مرد ها برخوردار باشند. این موج تحت تاثیر افکار سوسیالیستی چپ گرا خواهان مشارکت اقتصادی و برابر زنان در جامعه بود و دست آوردهای زیادی در مخالفت و نقد بر سرمایه داری کسب کرد. روایت سوم در اواخر قرن بیستم شکل گرفت و تحت تاثیر افکار پست مدرن بود. فمینیست های پست مدرن اعتقاد دارند تا کنون دو روایت قبلی در گفتمان مردانه اندیشه و کنش داشته اند و باید زنانگی را به رسمیت شناخت. این موج بر این باور است که طرفداری از حقوق زنان تنها از چشم انداز زنان امکان پذیر است. زنان با مرد ها متفاوت هستند و این تفاوت باید به رسمیت شناخته شود. این تفاوت به معنای تبعیض و محروم کردن زنان از حوزه عمومی و سیاست نیست بلکه به معنای توانمندی و قابلیت هایی است که زنان را برتر از مردان ساخته است و می توانند تکمیل نقصان عقل مذکر باشند. زنان ویژگی هایی چون مهر، محبت، عشق، مادرانگی، مراقبت، پرستاری و همدلی با هستی دارند که دقیقاً بر ضد صفات خشک و تجاوزکارانه مردان است. تاریخ علم و فلسفه توسط مردان نوشته شده است و فیلسوفان و سیاست مداران اغلب مرد بوده اند. مردان جز نابودی و حمله یادگاری به جا نگذاشته اند و هر کجا چند مرد جمع

شوند حتما در فکر نقشه ای برای تجاوز به هستی هستند. مرد به معنای مرگ، نقص، نابودی است زیرا مردان توانایی زایش و تداوم نسل ندارند اما زن به معنای زایش، زندگی و تداوم نسل است به این معنا که زنان با طبیعت و محیط زیست نزدیکی بیشتری دارند. عناصر طبیعت و محیط زیست به ساختار فکری و بدنی زنان نزدیک تر است. زنان سبزینه گی را بیشتر درک می کنند، حس مهربانتر و طبیعی تری به هستی دارند و بیشتر مراقب هستی هستند. نسل سوم را به این دلیل رادیکال می دانند که علیه بسیاری از ساختارهای مردانه از خانواده تا نظام های حقوقی و سیاسی طغیان می کند و ادبیاتی انقلابی دارد (Dobson, 2006: 62).

چستی اکوفمینیسم

واژه اکوفمینیسم برای اولین بار در سال ۱۹۷۴ توسط Francoise de Eaubonne فرانسوی که خود یک فمینیست بود برای جنبش زنان در جهت نجات کره زمین به کار برد. برای اکوفمینیسم تعاریف مختلفی ارائه شده است که محوریت همه به نوعی زنان و محیط زیست است با این اعتقاد که هر دو از نظر ظلم و فشاری که به آنها تحمیل شده است، شبیه به هم می باشند. به طور ساده اکوفمینیسم مجموعه دیدگاه هایی است که پیوند بین سازمان اجتماعی جنسیت و راه هایی را که جوامع به وسیله آن براساس احترام به طبیعت سازمان می یابند، مورد توجه قرار می دهد و مهم ترین تلاش آن، فهم انواع چندگانه تسلط اجتماعی است (Cudworth, 2005: 1). اکوفمینیسم سومین موج فمینیسم بود. براساس تعریفی که کارن (Karen, 1996: 34) ارائه کرده است، اکوفمینیسم عبارت است از چتری برای انواع مختلفی از رهیافت ها شامل اکوفمینیست سوسیالیست، اکوفمینیست فرهنگی، اکوفمینیست افراطی و بوم زنانگی است که در آنها، در همه موارد رابطه مهمی بین غالبیت زنان و غالبیت طبیعت وجود دارد. البته باید توجه داشت که فمینیسم تنها عامل پیش برنده اکوفمینیسم نبود بلکه جنبش بوم شناسی اجتماعی، جنبش معنوی زنان و حتی نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت نیز در این رابطه موثر بودند. براساس آموزه های "اکوفمینیسم یا فمینیسم

اکولوژیکی"، روابط مهمی میان رفتار زنان، رنگین پوستان و طبقات پست اجتماعی از یک طرف و رفتار طبیعت غیرانسانی از طرف دیگر وجود دارد. تبیین این روابط، به ویژه رابطه زن، طبیعت و تعیین آنچه بالقوه موجب رهایی زن و طبیعت غیرانسانی می شود، اساسی ترین طرح فلسفه اکوفمینیسم است. اکوفمینیسم می تواند به عنوان پارادایمی که به دنبال فهم رابطه متقابل بین اشکال مختلف تسلط مبتنی بر تفاوت هاست، تعریف شود (Cudworth, 2005: 101). این گفتار بر روابط عملی و تجربی میان زن و طبیعت تکیه دارد. اکوفمینیستها درصدد هستند با استحکام پیوند میان زن و زمین و ریشه های بسیار قدیمی آن که در اسطوره ها و زبان و ادبیات اکثر ملل جهان بی سابقه نیست، از ادامه بحرانها بکاهند. به اعتقاد ایشان، بهره کشی انسان از طبیعت را می توان تجسم و دنباله ستم بر زنان دید؛ به این معنی که این امر، نتیجه مرتبط ساختن طبیعت و جنس مؤنثی است که قبلا توسط فرهنگ مردسالار مورد تحقیر و ستم واقع شده بوده است (داوودی مقدم، قلی پور، ۱۳۹۵). در واقع تخریب و نابودی و بر هم خوردن نظم اکوسیستم، بازتاب تسلط مردان و بی توجهی آنان به حفظ طبیعت است (Hannigan, 2006: 37).

در تعریفی دیگر از اکوفمینیسم کارن و چمنی (Karen and Chemny, 1991: 197) بیان داشته اند که فمینیسم بوم شناختی یا اکوفمینیسم نوعی فمینیسم است که تلاش دارد تقاضاهای جنبش زنان با تقاضاهای جنبش بوم شناختی را به منظور ارائه دیدگاهی جهان شمول که مبتنی بر ساختارهای اقتصادی اجتماعی و مفهوم غالبیت نباشد، تلفیق نماید. بسیاری از بوم شناسان بر این عقیده هستند که آنچه در حقیقت در این رابطه مورد نیاز است نوعی فمینیسم است که بوم شناسانه و نوعی بوم شناسی که فمینیستی باشد. این بوم شناسان راه هایی را که در آن بوم شناسی در مفهوم وسیع آن به عنوان محیط زیست گرایی^۱ درک می شود و موضوعی فمینیستی است را نشان داده اند. با توجه به این ادعا فمینیسم بوم شناختی نوعی بوم شناسی علمی را ارائه می دهد

(King, 1989: 14). گرچه اکوفمینیسم بسیار متنوع می باشد ولی مسیر رایجی که از درون آن می گذرد غالبیت زنان و غالبیت طبیعت را به شکلی نمادین و دو جانبه تقویت می کند. همه اکوفمینیستها بر این باورند که درک کافی از ماهیت ارتباط بین غالبیت دو بعدی زنان و طبیعت نیاز به نوعی نظریه و عمل فمینیستی متکی به دیدگاه بوم شناسانه و نیز دیدگاهی محیط زیست گرایانه با نگرشی زنانه یا به عبارتی بوم زنانه^۲ دارد.

مبانی نظری و عملی اکوفمینیسم

به طور کلی اکوفمینیسم نوعی جنبش و تجزیه و تحلیل رایج است که سعی دارد فمینیسم را با درگیری های بوم شناختی مرتبط سازد. نه تنها طبیعت عامل مهمی در گفتمان زنانه است بلکه جنسیت نیز عنصر مهمی در خلق سیاسی و اجتماعی طبیعت است. جوامع انسانی با داشتن فعالیت های اجتماعی و خصلت های فرهنگی مختلف، ارزش ها و نگرش های متفاوتی نسبت به محیط زیست دارند (Johnson, 2004: 157-186). تحقیقات نشان داده است افرادی که عضو انجمن ها و یا تشکلهای زیست محیطی هستند، نگرشی مثبت و همسوتر با محیط زیست دارند (Budak, 2005: 1244-1227). باورها و آثار و تمایلات فرد در مورد محیط زیست مرتبط به فعالیت ها یا مسایل و نیز نگرانی برای کیفیت زیست محیطی یا نگرانی زیست محیطی مرتبط است (Barker, 2010: 76). زنان یک طبقه تحت فشار بوده و فشار حاصله کلیه جنبه های زندگی آنها را تحت تاثیر قرار داده است. زنان به عنوان برآورده کنندگان تمایلات جنسی مردانه، زاینده نسل ها، خدمتگزار و کارگران ارزان تلقی می شوند و عامل اصلی فشار به آنها، مردان می باشند. ارجحیت مردانه قدیمی ترین و اصلی ترین فرم غالبیت است. انواع دیگر بهره کشی و فشار (نژادپرستانه، سرمایه داری، امپریالیسم و غیره) نیز گستره هایی از ارجحیت مردانه می باشند (Sandilands, 1999: 85). از سوی دیگر، تخریب محیط زیست به نظر بسیاری از فمینیست ها کاری اساسا مردانه است و میان کم ارج کردن طبیعت و ستم بر زنان پیوند وجود دارد. جهان بینی

²Ecowomanism

¹Environmentalism

این ندارد" (بیل، ۱۳۹۰: ۳۵). او در کتابش "یا فمینیسم یا مرگ" که در سال ۱۹۷۴ چاپ شد این ایده را «اکوفمینیسم» نامید.

فلسفه اکوفمینیسم

در مورد فلسفه و اندیشه اکوفمینیسم نظریه‌های مختلفی وجود دارد. برخی بر این عقیده هستند که دل‌مشغولی زنان برای محیط طبیعی، ریشه در دل‌مشغولی و نگرانی آنها برای سلامتی و رفاه فامیل و جامعه خود دارد. امروزه محیط‌زیست ما در شرایط نامساعدی قرار دارد و فاجعه آنقدر وسیع است که تمامی جوامع از آن باخبرند. در این جریان از هم پاشیدگی محیط‌زیست، زنان که همیشه نگاهبان خانواده بوده و نیز پیش‌قراولان مدیریت روزانه کارهای خانه می‌باشند، از رویدادهای مخرب بوم‌شناختی به ویژه مطلع هستند و این آگاهی کامل باعث شده است که ما در حقیقت زنان را به عنوان بهترین سخنگو در مورد مشکلات زیست‌محیط و شاید پیشگامان اصلی انقلاب بوم‌شناختی و پاکیزه‌سازی زمینی قلمداد کنیم. در واقع زنان نسبت به مردان به مشکلات محیط زیست پاسخگوتر و حساس‌تر هستند (Mellor, 2003: 79). مطالعه استرن و همکاران (۱۹۹۵) نشان می‌دهد که زنان در مقایسه با مردان به پیام‌های مربوط به وضعیت محیطی که زبان‌های بالقوه برای خودشان، سایرین و گونه‌های دیگر دارد، حساس‌تر می‌باشند (Stern, 1995: 723-743). یکی از محورهای مورد تاکید برخی از فمینیست‌ها در توجیه طرفداری زنان از محیط زیست این مسئله است که اساسا زنان بیشتر از مردان از لطمه دیدن و آلودگی محیط زیست صدمه می‌بینند و در نتیجه اصولا مسئله محیط زیست مسئله ای جنسیتی است. افزایش گازهای سمی باعث تشدید آثار گلخانه ای و تغییرات آب و هوایی و آلودگی‌هایی می‌شود که بر زندگی بسیاری از زنان به ویژه زنان کشاورز تاثیر مستقیمی دارد و نیز آثار سوء بر سلامت افراد و به ویژه زنان دارد که از نمونه های آن افزایش میزان سرطان های خاص زنانه است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۴۲۲).

مردان مبتنی بر سلطه جویی بر همه چیز و از جمله بر طبیعت است. زن و طبیعت در پروژه مدرن که در آن سلطه بر طبیعت اصل است، در یک مقوله قرار گرفتند. هر دو ابژه‌هایی هستند که باید مورد استفاده قرار می‌گرفتند و کنترل می‌شدند. تاکید بر اندیشه عقلانی (عقلانیت ابزاری) بود که بر مبنای آن از طبیعت نیز به عنوان ابزاری برای ترقی بشری (یعنی ترقی مردان) استفاده می‌شد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۴۲۳). بنابراین اکوفمینیسم را می‌توان یکی از شاخه‌های فمینیسم دانست که همزمان دغدغه حقوق زنان و طبیعت را در فعالیت‌های خود لحاظ می‌کند. فمینیسم را گاه جنبش سازمان یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌هایی که به برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی معتقد است، معنا کرده‌اند (یزدانی و جندقی، ۱۳۸۲: ۱۳).

بسیاری از نظریه‌پردازان رادیکال فمینیسم، زادآوری را عامل اصلی این فشار و تبعیض زنانه در بسیاری از فرهنگ‌ها می‌دانند. این موضع گیری درواقع به زمان پیدایش جنبش اکولوژیست باز می‌گردد. در سال ۱۹۶۸ پل ارلیش در کتاب خود "بمب جمعیت" برآورد کرد که افزایش بی‌رویه جمعیت، جهان را به نابودی خواهد کشاند. او افزود که بهترین کاری که می‌توان برای کره زمین انجام داد سرباز زدن از تولید مثل است. چند سال بعد، یک فمینیست رادیکال فرانسوی به نام فرانسواز دوبون بر این نکته انگشت گذاشت که نیمی از مردم توانایی چنین گزینشی را ندارند: زنان کنترل باروری خود را در دست ندارند. آنچه او "نظام مردانه" می‌نامید زنان را پابرهنه، آبستن و زاینده می‌خواست. اما دوبون میگفت که زنان می‌توانند و باید با مطالبه آزادی در تولید مثل دسترسی آسان به سقط جنین و وسایل پیشگیری از بارداری _ واکنش نشان دهند. بدینگونه زنان هم آزاد می‌شدند و هم جهان را از افزایش بی‌رویه جمعیت نجات می‌دادند. او نوشت: "نخستین پیوند میان محیط اکولوژی و آزادی زنان در این تجلی می‌یابد که زنان اختیار شمار جمعیت را باز پس گیرند، و تسلط دوباره بر تن خویش نیز تعریفی جز

تاحدودی در استرالیا و آمریکا بیشتر صادق است (Twine, 2001:201).

محیط‌زیست گرایی مادرانه یکی از راه‌هایی است که زنان به عنوان یک گروه که دارای روابط خاص می‌باشند با هوشمندی و آگاهی بوم‌شناختی اعمال یا تجزیه و تحلیل می‌کنند. در یک نگاه دیگر عقیده بر این است که این دل‌مشغولی زنانه در رابطه با محیط‌زیست در واقع ترس از تهدیدی است که برای فرزندان آنها احساس می‌شود و به خاطر حفظ نسل‌های آینده می‌باشد و کلاً از نوع واکنش به یک بحران است و ارتباطی با تفکر یا منطق یا اخلاقیات یا دید زیباشناختی ندارد و تنها به خاطر منافع آنی و خودخواهانه آنها است و به تعهد به مبانی انتزاعی مانند خودمختاری و استقلال یا آزادی و برابری یا ارزش‌های درونی و مساوات یا حتی بوم‌شناختی وابسته نیست.

نظریه غالب در رابطه با اکوفمینسم، شباهت‌هایی است که زنان و طبیعت از نظر روا شدن ستم به آنها دارا می‌باشند و عقیده بر این است که پیشوند "اکو" برای فمینسم نشانگر تاکید بر واژه خانه است، خانه‌ای به نام زمین، زیرا ارتباط بین زمین و خانه‌ای که انسان به عنوان شخصی در آن زندگی می‌کند توسط زنان حاصل شده است. در این راستا اکوفمینسم به عنوان نوعی جنبش و نظریه قادر به دامنه وسیعی از واکنش‌ها به محیط پیرامونی می‌باشد. اکوفمینسم زنده، خلاق و مبنای تلفیقی دارد و قادر است در مقابل دامنه گسترده‌ای از مشکلات اجتماعی و زیست‌محیطی مقابله کند (Sandilands, 1999:108).

صدای اکوفمینسم بسیار متنوع است ولی مسیر اصلی آن تشخیص و پذیرش رابطه بین غالبیت طبیعت و غالبیت زنان است. در جوامع پدرسالارانه، فرهنگ و منطق به عنوان شاخص‌های مردانه، در مقابل طبیعت و احساس که شاخص‌های زنانه می‌باشد، قرار می‌گیرند. به نوعی عقیده بر این است که شاخص‌های مرتبط با مردان نسبت به شاخص‌های زنانه ارزشمندتر می‌باشد. طرفداران اکوفمینسم در تلاش هستند که آگاهی‌هایی در جهت درک مردم به وجود آورند که ورای طبیعت، فرهنگ و ثنویت مردانگی - زنانگی، هم از نظر

جنبه معرفت‌شناختی اکوفمینسم در راستای ارتباط زنان و طبیعت است. زنان بیشترین تاثیر سوء را از مشکلات زیست-محیطی می‌پذیرند و این باعث می‌شود که آنان به عنوان خبرگان در این رابطه مورد پذیرش قرار گیرند و در جایگاه معرفت-شناختی، رجحان داشته باشند. بدین معنی که زنان در مقایسه با مردان دارای دانش بیشتری از طبیعت می‌باشند (Lorentzen, 2002:58) و به علت دسترسی به اصول معیشتی، طبیعت را بهتر می‌شناسند. برخی از نظریه‌پردازان توضیح داده‌اند که در مناطق روستایی آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، باغبانی و پرورش سبزیجات کار زنان است و آنان شناسایی عمیقی از فرایندهای طبیعت دارند. "توسعه نامطلوب" مردانه، تنها به عنوان کالای بالقوه در اقتصاد بازار است که برای منابع ارزش قائل می‌شود، اما زنان بومی می‌دانند که باید این منابع را ارج نهاد تا استفاده نسل‌های آینده از آنان نیز تضمین گردد. در نتیجه زنان به طوری غریزی اولویت بیشتری برای حفاظت از محیط زیست طبیعی قائل می‌گردند (بیل، ۱۳۹۰: ۳۰۲). علاوه بر آن ضرورت‌گرایی حاکی از این است که زنان بیشتر از مردان دارای همدردی می‌باشند. بنابراین دیدگاه معیشتی عاملی جهت شناخت بهتر زنان از طبیعت است. برتری معرفت‌شناختی مذکور ناشی از رابطه تاریخی و جنسیتی است و به اختلافات بیولوژیکی جنسیتی مرتبط نیست (Twine, 2001:95).

دل‌نگرانی‌های زنان در مورد محیط‌زیست ناشی از تجربه آنها در مشکلات خصوصی و خانوادگی می‌باشد. در این رابطه هنگامی محیط‌زیست به موضوع مهمی تبدیل می‌شود که به امنیت فضای شخصی خانه و خانواده اصابت کند. فضای خصوصی و شخصی برای زن‌ها سیاسی است و سیاست برای آنها به طور بارزی در فعالیت‌های شخصی آنها بروز می‌کند. زنان بیش از مردان درباره محیط‌زیست دل‌مشغولی دارند ولی کمتر از مردان در رفتارهای اجتماعی مربوط به کیفیت محیط‌زیست مشارکت می‌کنند (Sandilands, 1999:85). از طرفی دیگر گروه‌های علمی زنان اکوفمینست، مشارکت کمی در تدوین و تحریر آثار اکوفمینستی دارند و این موضوع به خصوص در کشورهای انگلستان و

بیولوژیکی و هم از نظر فرهنگی دارای تنوع باشند (Karen, 1996: 57).

گرچه اکوفمینیسم و بوم‌شناسی هر دو در جهت درک طبیعت می‌باشند، اکوفمینیسم تلاش می‌کند که در چارچوب فرهنگی طبیعت حرکت کند که استعاره‌هایی برای تشریح طبیعت، دیدگاه جامعه نسبت به طبیعت و رابطه بین طبیعت و زنان می‌باشد و اینکه چگونه از این روابط در جهت بهره‌کشی برای تبعیت طبیعت و زنان استفاده شده است. زنان معمولاً با تجربیات مادی به خصوص فعالیت‌های معاش در ارتباط هستند و لذا نزدیک‌تر از مردان به طبیعت می‌باشند و آنها فرصت بیشتری برای یادگیری دانش عملی بوم‌نظام‌ها دارند (Agarwal, 1992: 293-302). بهره‌کشی و نابودی طبیعت با بقا و توسعه زنان مرتبط است ولی زنان و طبیعت هر دو قربانی توسعه شده‌اند. بدین ترتیب زنان تمایل زیادی در پایان دادن به بهره‌کشی از طبیعت دارند و این کار به آزادی آنها منجر خواهد شد (Mies and Shiva, 2014: 38).

اگر چه روابط گسترده‌ای بین طبیعت و زنان در قالب اندیشه و عمل اکوفمینیسم بررسی شده است، سه نوع از آن در نظریه اکوفمینیسم نقش کلیدی دارند که شامل تجربی، مفهومی یا فرهنگی-نمادین و معرفت‌شناختی است. از بعد تجربی عقیده بر این است که در بیشتر قسمت‌های جهان مشکلات زیست‌محیطی معمولاً به شکل نامتعادلی بر زنان موثر واقع می‌شود. افزایش محدودیت‌هایی که زنان با آن مواجه هستند از تخریب محیط‌زیست به تنهایی نیست بلکه از تفکیک جنسیتی-کارگری که در بیشتر جوامع وجود دارد و حمایت و حفظ و بقاء خانواده را وظیفه زنان می‌داند، می‌باشد. زنان و طبیعت از نظر مفهومی و یا فرهنگی - نمادین به هم مرتبط هستند و این ارتباط به روش‌های مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند که فرهنگ‌ها ایده‌هایی را در مورد جهان به روش سلسله‌مراتبی و ثنویت ارائه می‌دهند که معمولاً به شکلی که جهان سازمان یافته است، نادیده گرفته شده است. ادعا بر این است که ساختارهای مفهومی ثنویت زنان را با زنانگی، اندام، زمین، جنسیت و گوشت

و مردان را با مردانگی، روح، فکر و مغز، فرهنگ، طبیعت، بهشت-زمین و مرد-زن پوشش می‌دهد. این بدان معنی است که مردان قدرت واقعی بر زنان و طبیعت را دارا می‌باشند (Lorentzen, 2002: 105). به زعم Delan و Bent (۲۰۱۱)، زنان و مردان می‌توانند به دو دلیل متفاوت رفتار کنند. ترجیحات و نگرش‌های آنها و همچنین متغیرهای زمینه‌ای تفاوت در ترجیحات و نگرش‌ها که شامل تفاوت موجود در دغدغه‌ها و نگرانی‌های افراد در مورد تغییرات آب و هوایی و میزان ارزش‌گذاری آنها بر فعالیت‌های محیط زیست دوستانه است (Dalen, 2011: 302).

این ثنویت ریشه در فرهنگ یونانی دارد که بعدها توسط مسیحیت هم به کار گرفته شد و پس از آن در انقلاب فرهنگی قرن نوزدهم تحکیم بخشیده شد. در قالب این دیدگاه فرهنگی زن و طبیعت توجیه‌پذیر و به نظر طبیعی می‌آیند و علت آن این است که آنها توسط مذهب، فلسفه و سایر نمادهای فرهنگی و شبکه‌ها و ساختارها استحکام بخشیده می‌شوند. از نظر معرفت‌شناختی نیز تأثیر بیشتر زنان از طبیعت و لذا معرفتی که در مورد روابط موجود در آن و در مشکلات مربوطه کسب می‌کنند، می‌باشد. علاوه بر انواع ذکر شده اکوفمینیسم، فرهنگ‌های گوناگون و مذاهب و عقاید مختلف هر کدام انواع دیگری از اکوفمینیسم از جمله بودائی، بومیان آمریکا، هندو، بوم‌زنان، مسیحی و یهودی را دارا می‌باشند.

منتقدان اکوفمینیسم که اغلب خود اکوفمینیست می‌باشند از موقعیت‌های ضرورت‌گرایانه نهانی در برخی اشکال اندیشه اکوفمینیسم هشدار می‌دهند. برخی دیگر در مورد رابطه زنان و طبیعت بر این باورند که این ارتباط ممکن است بین فرهنگی نباشد. عده‌ای دیگر بر غالبیت سفیدپوستان تحصیل کرده و ممتاز آمریکای شمالی در جریان اکوفمینیسم انتقاد دارند. در رابطه با جایگاه اکوفمینیسم در سایر پارادایم‌های بوم‌شناختی مانند بوم‌شناسی ژرف یا بوم‌شناسی اجتماعی نیز بحث‌ها و اختلاف نظرهایی وجود دارد. برای برخی تغییر دادن تاریخ مادرسالارانه بر پدرسالارانه مورد ظن قرار دارد (Lorentzen, 2002: 87).

منتقد در چارچوب غالبیت در جامعه است، فمینیست‌ها ممکن است هر نظریه یا عملی در بوم‌شناسی علمی که فاقد تجزیه و تحلیل قدرت در روابط باشد را نپذیرند (Karen and Chemny, 1991:196). در نهایت باید توجه داشت که هدف واژه اکوفمینیسم نباید منحصرأ اتصال آن به جنبش‌های بوم-شناختی باشد زیرا در واقع این نظریه دامنه گسترده‌تری دارد و لازم است اهداف اصلی آن که همانا مساوات و برابری و حذف تبعیض جنسیتی است، بیشتر مورد نظر واقع شود که البته بدون تردید اتصال آن به جنبش‌های زیست‌محیط می‌تواند چنین اهدافی را سریعتر حاصل نماید. در طول تاریخ کوتاه اکوفمینیسم بحث فرآیند علمی شدن آن موجب انواع فشارها و محدودیت‌ها شده است. در قالب علمی شدن، اکوفمینیسم تحت سلطه دیدگاه‌های فلسفی درآمده است. به عنوان یک گفتمان علمی (دانشگاهی)، اکوفمینیسم به صورت بخشی از رشته اخلاق زیست‌محیطی با تئوری‌ها و جنبش‌هایی مانند بوم‌شناسی ژرف و بوم‌شناسی اجتماعی درآمده است (Twine, 2001:376).

بدین ترتیب نظریه اکوفمینیسم دارای برخی پیچیدگی‌های ساختاری و کارکردی است که باعث مشکل شدن تجزیه و تحلیل آن از جنبه‌های مختلف می‌شود. تنوع ساختاری، ارتباط بین رشته‌ای دو علم طبیعی و انسانی - اجتماعی، دیدگاه‌های متضاد موجود در رابطه با اثرات متقابلی که این دو علم می‌توانند بر یکدیگر بگذارند و همچنین روندهای نوظهور در رابطه با اندیشه‌های مرتبط با نقش زنان در جامعه، همه بر پیچیدگی موضوع افزوده‌اند و البته همزمان راه را برای توسعه و تکامل اندیشه‌های نوین هموار ساخته‌اند.

تبلور سیاست در اندیشه اکوفمینیسم

دیدگاه جهانی خُردگرا که حیات را به اجزای آن تقسیم می‌کند باعث به مخاطره افتادن زندگی انسان‌ها می‌شود زیرا روابط و کارکردها و فعالیت‌های مرتبط به جوامع طبیعی و اجتماعی را در نظر نمی‌گیرد. البته باید توجه داشت که دیدگاه کاملاً کل‌گرا که تنها بر ارزش‌های جمعی تأکید دارد و نیازها و تمایلات فردی را در نظر نمی‌گیرد نیز می‌تواند مخاطره آمیز باشد. زنان

دیدگاه‌های مشابهی نیز وجود دارند که اکوفمینیسم را نه تفکری جدید بلکه نوعی پاسخ به مشکلات و چالش‌های زیست محیطی می‌دانند که ذهن زنان را مشغول کرده است و آن را همان فمینیسم متتها با عنوانی متفاوت قلمداد می‌کنند و حتی اندیشمندانی مانند کامرون عبارت اکوفمینیسم را نوعی توهین و بی‌احترامی به تفکر فمینیستی و زنانی می‌دانند که معتقد به این تفکر هستند چرا که مفهوم اکوفمینیسم این تصور را در ذهن شنونده ایجاد می‌کند که انگار تا زمان طرح آن، نظریه فمینیستی به طبیعت و محیط زیست و مسائل مرتبط با بهره‌کشی مردان از طبیعت و تخریب محیط زیست توسط دنیای صنعتی مردسالار بی‌توجه بوده است در حالی که همواره خلاف این امر وجود داشته است و جنبش فمینیستی از همان ابتدای شکل‌گیری جنبشی صبح‌طلب و طرفدار محیط زیست بوده است و فمینیست‌ها همواره در جنبش‌های صلح‌طلبی، جنبش‌های ضدسلاح‌ها و فناوری‌های هسته‌ای و جنبش‌های حفاظت از محیط زیست نقش فعالانه‌ای ایفا کرده‌اند (فتح زاده، ۱۳۸۸: ۵۲).

همانگونه که ذکر شد مرکز ثقل اندیشه اکوفمینیستی، زنان و طبیعت است، با مشابهت بهره‌کشی دو بعدی از زن و طبیعت و حتی انسان‌های دیگر ولی برخی بوم‌شناسان بر این عقیده‌اند که بین جنبش بوم‌شناختی یا زیست‌بوم‌گرایی و علم بوم‌شناسی تفاوت وجود دارد. آنها بر این باورند که حتی اگر جنبش زنان و جنبش بوم‌شناختی به هم مرتبط باشند و نیز حتی اگر درک ارتباط بین غالبیت طبیعت و غالبیت زنان برای فمینیسم، محیط‌زیست‌گرایی یا اخلاق مهم باشد باز هم این بدان معنی نیست که علم بوم‌شناسی باید زنانه (فمینیستی) باشد. گرچه ممکن است فمینیسم بوم‌شناختی و اکولوژی اکوسیستمی (بوم‌شناسی بوم‌نظام‌ها) یا تئوری بوم‌نظام‌ها مشابهت‌هایی وجود داشته باشد، ممکن است فمینیست‌ها دلایلی برای رد آن داشته باشند و البته برعکس آن هم می‌تواند صادق باشد. یکی از دلایل آن موضوع قدرت در ساختار و عمل در تئوری بوم‌نظام‌ها می‌باشد و از آنجا که تجزیه و تحلیل قدرت، محور فمینیست

فکری بسیاری از فمینیست‌های سوسیالیست وابستگی انواع ستم‌ها به کاپیتالیسم، نژادپرستی و مردسالاری می‌باشد (Lahar, 1991: 28-45).

اهداف سیاسی اکوفمینیسم، ساختارزدایی نظام‌های استبدادی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین بازسازی اشکال مطلوب اجتماعی آنهاست. در هیچ نوع دیدگاه از اکوفمینیسم در مواجهه با شرایط مربوط به زندگی شخصی و اجتماعی به مردم دیکته نمی‌شود که چه باید بکنند و هیچ نوع انسان سیاسی منحصر به فرد خاصی نیز در این زمینه وجود ندارد. تئوری اکوفمینیسم تلفیقی از مقاومت سیاسی و پروژه‌های خلاقانه را توجیه می‌کند ولی انجام آن منوط به گفت‌وگو بین افراد درگیر و شرایط یا موضوع‌های واقعی است. اکوفمینیسم در نوعی چارچوب کلی و ارتباطات مفهومی بین درک سیاسی بازیگری بین موارد و موضوع‌های اجتماعی و محیطی مشارکت می‌کند و توانمندسازی را از طریق درک اثرات کنش‌های افراد در جوامع انسانی و غیرانسانی راهبری می‌نماید (Lahar, 1991: 74).

بانک جهانی علل عملی برای تلفیق برابری جنسیتی در برنامه‌های خود را درک کرده است و در این رابطه اظهار داشته است که جنسیت موضوع کارآمدی توسعه است و تنها بحث بر سر صحت سیاسی یا لطف به زنان نمی‌باشد. شواهد حاکی از آن است که زمانی که زنان و مردان در نسبت برابری قرار دارند، اقتصاد سریع‌تر رشد می‌کند، فقرا سریع‌تر از گردونه فقر خارج می‌شوند و رفاه مردان، زنان و کودکان بهبود می‌یابد. در حالی که سیاست‌گذاری این اهداف را به چالش نمی‌کشد، اکوفمینیست‌ها صحت تداوم رشد اقتصادی را مورد سوال قرار می‌دهند، زیرا معتقدند که رشد اقتصادی می‌تواند اثرات منفی داشته باشند. مجادله آنها بر این استوار است که ما باید اولویت‌ها را تغییر دهیم و بیشتر به کیفیت زندگی توجه کنیم و به جای رشد بیشتر، توزیع منابع و ثروت را مدنظر قرار دهیم (Merchant, 1993: 286). منابع علمی مربوط به اکوفمینیست حاکی از آن است که زنان بهتر از مردان می‌توانند این تغییرات

و سایر انسان‌های تحت ستم هم باید نگران دیدگاه‌هایی باشند که منافع فردی را قربانی منافع جمع می‌کند و این جمع می‌تواند یک خانواده، جامعه و یا کل جهان باشد (Lahar, 1991: 28-45). برای تجمیع فرد یا جمع باید به طبیعت رجوع کرد تا بدین وسیله جایگاهی برای ما انسان‌ها که مبتنی بر جنسیت هستیم، پیدا شود. اگر قرار است نظریه اکوفمینیسم بتواند در آینده پاسخگو و مرتبط با مردمی باشد که در گذشته آن را خلق کرده‌اند و در حال حاضر حامل آن هستند، نیاز به تغییر باید به عرصه سیاست و کنش‌های سیاسی در سطح مردمی هم ارتباط پیدا کند. بدون تردید در دنیا موضوع‌هایی وجود دارد که اکوفمینیسم توانسته است در تجزیه و تحلیل آن به ما کمک کند، اما در حیات شخصی و در جوامع امروزی ما مواردی بروز می‌کند که نیاز به جامعیت، ارزیابی و کنش دارد. رورتی (Rorty, 1988: 243)، متفکر پراگماتیست آمریکایی هشدار داده است که لازم است قابلیت حیات و تداوم یک نظریه را با شرایط واقعی سیاسی آزمود. وی اظهار داشته است که یک نظریه اخلاقی که اصلاحات سیاسی و روان‌شناختی را پیشنهاد می‌کند باید به راه‌هایی که مسیرهای بعدی را با توجه به موقعیت واقعی پیشنهاد می‌دهد، منجر شود. کامرون (Cameron, 1989: 362) بر این عقیده است که اکوفمینیسم یک دیدگاه مکاشفه‌ای^۳ تاریخی نیست که دنیا را حفظ کند و لازم است به آنچه در آینده خواهد آمد نیز توجه داشت.

دیدگاه‌های فمینیستی از نظر تجزیه و تحلیل منبع ستمگری و ستم‌دیدی، درجه تغییرات مورد نیاز و چگونگی دستیابی به آن با هم تفاوت دارند. برخی از آنها اصولاً با مبانی اکوفمینیسم همخوانی ندارند و برخی دیگر هم تکمیل‌کننده آن هستند. از نظر تئوری و سیاسی، آنها که همخوانی ندارند شامل فمینیست‌های جدایی‌طلب فرهنگی هستند که تجمیع با سایر مردم را برنمی‌تابند و برخی فمینیست‌های لیبرال که وجود سازمان‌های موجود اجتماعی را کافی می‌دانند و معتقدند که باید جنبش زنان در ارتباط با آنها ارتقا داده شود. از طرفی دیگر مبنای

^۳revealtory

نوعی راه جدید مستعمره‌سازی است و منشا بسیاری از بحران‌های اجتماعی و زیست‌محیطی می‌باشد. بسیاری اثرات منفی جهانی‌شدن بر جمعیت کارگری زنان در سطح جهان به خصوص کشورهای جهان سوم وجود دارد (Peterson and shopherd, 2010: 118). کشورهای پیشرفته و در حال پیشرفت از قربانیان جهانی‌شدن هستند و بهایی که پرداخت می‌کنند، اضمحلال محیط‌زیست در آنها است. زنان به خصوص چون طبیعتاً به علت روابط بیولوژیکی خود از طریق باروری با طبیعت بیشتر مرتبط هستند، احتمال آسیب دیدن آنها از نابودی محیط‌زیست بیشتر است (Quisumbing, 2014: 29-55).

جدول ۱: جنبه‌های سیاسی اکوفمینیسم

تعریف	جنبه سیاسی
فمینیسم	حقوق زنان، برابری، آزادی، سیاستگذاری رفع تبعیض، فراهم کردن شرایط برای مشارکت اقتصادی سیاسی فرهنگی زنان
محیط زیست	همدلی با طبیعت، احترام به طبیعت، بوم‌شناسی
اکوفمینیسم	نقد نئولیبرالیسم، نقد جهانی‌شدن، پیوند سیاسی زنان در حمایت از محیط زیست، تقویت و هم افزایی زنان و محیط زیست، تفاهم نامه‌ها، معاهده‌ها و رژیم‌های بین‌المللی

نتیجه‌گیری

باشند. جنبش زنان در توسعه^۴، نیز جریان توسعه را مورد نقد قرار داده است زیرا زنان را از دسترسی به منابعی که باعث توسعه می‌شود، منع کرده است. پیوند موضوعی زنان و محیط زیست نشان می‌دهد که دیدگاه‌های رایج واقع‌گرایی و لیبرالیسم نمی‌توانند توسعه پایدار داخلی و خارجی را برای بشر ایجاد نمایند. تفکر مدرن و منطق واقع‌گرا و آرمان‌گرای غربی از یکسو زنان را به حاشیه‌کشاند و آنها را قربانی جنگ و سیستم نظام جهانی ساخت و از سوی دیگر با نگاهی ابزاری به طبیعت و محیط زیست، جهان زیست انسان را نابود کرد. اکوفمینیسم در قالب اندیشه و کنش سیاسی طرفدار احیای محیط زیست و بازگشت زنان به عرصه عمومی است. صلح، آزادی، حکمرانی خوب و توسعه پایدار در صورت توجه به گزاره‌های اکوفمینیسم قابل حصول است.

را ایجاد کنند و لذا تنها موضوع مساوات در درون ساختار فعلی مدنظر نیست بلکه هدف تغییر ساختارها به نحوی است که در نحوه تفکر انعکاس یابد (Buckingham, 2004: 146-154). اکوفمینیست‌ها منتقد جهانی‌شدن هستند و آن را پیامد سرمایه‌داری نئولیبرال می‌دانند. جهانی‌شدن منافع جهانی انسان را نمایندگی نمی‌کند بلکه منافع خاص محلی که از طریق دسترسی و کنترل جهانی شده‌اند را تأمین می‌کند. بانک جهانی به منافع همه جوامع جهان خدمت‌رسانی نمی‌کند بلکه موسسه‌ای است که تصمیمات اتخاذ شده براساس رای‌گیری قدرت‌های سیاسی اهدا کننده می‌باشد. جهانی‌شدن در واقع

در عصر اطلاعات و زمانی که فرآیند جهانی‌شدن با روایت‌های نئولیبرال در حال گسترش است، اکوفمینیسم سعی می‌کند نارسایی‌های این جریان را نشان دهد. دو موضوع حاشیه‌ای و فراموش شده نئولیبرالیسم، مسئله محیط زیست و زنان است. این دو مسئله به بحران جهان سرمایه‌داری برمی‌گردد که از پیوند این دو فلسفه سیاسی اکوفمینیسم شکل می‌گیرد. اکوفمینیست‌ها مدعی هستند که زنان ارتباط خاصی با محیط‌زیست دارند ولی این موضوع در طول تاریخ نادیده گرفته شده است و برای بازسازی نابرابری‌های اجتماعی و اکولوژیکی، زنان باید برای ساخت یک محیط‌زیست سالم تلاش کنند. اتصال زنان با طبیعت بحث‌های مهمی را شامل می‌شود که پژوهشگران در مورد محیط‌زیست و توسعه بدون وجود زنان بحث کردند و معتقدند که زنان باید مشارکت بیشتری در فرآیند توسعه داشته

⁴ WID (Woman in Development)

منابع و مآخذ

11. Buckingham, S. (2004). Ecofeminism in the 21st Century. *The Geographical Journal* 170, 2: 146-154.
12. Budak. D.B, Budak. F, Zaimoglu. Z, Kekec. S, and Yavuz Suca. M. (2005) Behavior and attitudes of students toward environmental Issues at faculty if Agriculture, Turkey. *Journal of Applied sciences*, 7, 1244-1227.
13. Cameron, A. (1989). First Mother and the Rainbow Children. In Plant, J. 1989. *Healing the wounds: The Promise of ecofeminism*. Philadelphia: New Society Publishers.
14. Cudworth, Erika (2005). *Developing Ecofeminist Theory; The Complexity of Difference*, Palgrave Macmillan publication.
15. Dalen, H.M. & Bent.H., (2011). Gender differences in environmental related behavior. *Statistiksentralbyra. Statistics Norway, Oslo-Kongsvinger. Reports* 38.
16. Daly, M. (1978). *Gyn – Ecology, The Metaethics of Radical Feminism*, Bencon Press, Boston, Mass.
17. Dobson, A. (2006). *Green Political Thought*, New York, London, Routledge
18. Griffin, S. (1978). *Women and Nature: The Roaring Inside Her*, Harper and Row, New York.
19. Hannigan, John (2006), *Environmental sociology*, Second edition, Taylor & Francis Group, Routledge press.
20. Johnson, C.Y, Bowker, J.M and Cordell, H.K. (2004) Ethnic variation in environmental belief and behavior. *An examination of the new ecological paradigm in social psychological context. Environment and behavior*, 36:157-186.
21. Karen, J.W. (1996). *Ecological Feminist Philosophy*, Bloomington, Indiana University Press, Indianapolis.
22. Karen, J.W. (1997). *Ecofeminism; Women, Culture, Nature*. Indiana University Press, Indianapolis.
23. Karen, J.W. and Chemny, J. (1991). *Ecological Feminism and Ecosystem Ecology*, Hypation, 6, no.1, 169-196.
24. King, Y. (1989), *The Ecology of Feminism and the Feminism of Ecology*, In: *Healing the Wounds, the Power of Ecological Feminism*. New Society Publisher, Santa Cruz.
25. Lahar, S. (1991). *Ecofeminism Theory and Grassroots Politics*. Hypatia, 6, 1, 28-45.
26. Lorentzen, L.A. (2002). *Ecofeminism, An overview*. University of San Francisco and Heather Eaton, Saint Paul University.
27. Meinzen-Dick, R., Kovarik, C., and Quisumbing, A. (2014). *Gender and Sustainability*. *Annual Review of Environment and Resources*, 39, 29-55.
۱. بیل، جنت (۱۳۹۰)، پیدایش دوباره یک کلیشه: آیا میان فمینیسم و محیط زیست‌گرایی پیوندی طبیعی هست؟، ترجمه ویدا امیرمکری، ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی لوموند دیپلماتیک.
۲. پارساپور، زهرا، قلی‌پور، ربابه، خلیل‌اللهی، شهلا (۱۳۹۶)، خوانش اکوفمینیستی رمان اندوه جنگ؛ با تکیه بر رابطه فرهنگی و نمادین، پژوهش‌نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. دانون، جوزفین (۱۳۹۷)، نظریه فمینیستی، ترجمه فرزانه راجی، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.
۴. داودی مقدم، فریده، قلی‌پور، ربابه (۱۳۹۵)، نگاهی به اشعار سیمین بهبهانی با رویکرد اکوفمینیسم اجتماعی و فرهنگی، نخستین همایش ملی ادبیات غنایی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.
۵. عنایت، حلیمه، فتح‌زاده، حیدر (۱۳۸۸)، رویکردی نظری به مفهوم اکوفمینیسم، مطالعات جامعه‌شناسی، سال دوم، شماره پنجم، ص ۶۳-۴۵.
۶. شیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، چاپ دوم، تهران: نشر و پژوهش شیراز.
۷. یزدانی، عباس. جندقی، بهروز (۱۳۸۲) فمینیسم و دانشهای فمینیستی. ترجمه، تحلیل و نقد مجموعه مقالات دایره المعارف روتلیج. قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
8. Agarwal, A. (1992) *Sociological and Political Constraints to Biodiversity Conservation: A case study from India. Conservation of Biodiversity for Sustainable Development*, 293-302.
9. Agarwal, B. *Gender and Green Governance*. (2010). *The Political Economy of Women's Presence Within and Beyond Community Forestry*; Oxford University Press, Oxford.
10. Barker, L.A. (2010) *Exploring the relationship between general and specific environmental attitudes and environmentally responsible behavioral intention: A Survey of OHV and ATV Riders in the Adirondacks* (dissertation), Retrieved from ProQuest Dissertations and Theses database.

- Politics: A Feminist Introduction to International Relations, 204-217, London, Routledge.
33. Radford, R. (1975). *New Women, New Earth: Sexist Ideologies and Human Liberation*, Seabury Press, New York.
34. Rorty, A. (1989). *Mind in Action*, Boston, Beacon Press.
35. Sandilands, C. (1999). *The Good-Natured Feminist. Ecofeminism and the Quest for Democracy*. University of Minnesota Press, Minneapolis.
36. Stern, P.C., Dietz, T., &Guangano, G. A., (1995). The new ecological paradigm in social-psychological Ccontext. *Environment and Behavior*, 27, pp.723-743.
37. Twine, R.T. (2001), *Ecofeminism in Process*.www.Ecofem.org/ Journal.
28. Mellor, Mary (2003) *Gender and the environment, Ecofeminism and globalization*, Rowman & Littlefield Publishers, Inc.
29. Merchant, C. (1989). *The Death of Nature: Women Ecology and the Scientific Revolution*. Harper and Row Publishers Inc. New York.
30. Merchant, C. (1996). *Earthcare, Women and the Environment*, London, Routledge Middleleton, N. and Okeefe P. 2003. *Rio Plus Ten. Politics, Poverty and the environment*, London, Pluto press.
31. Mies, M. and Shiva, V. (2014). Introduction: Why We Wrote This Book Together. In Shiva.V.& Mies.M (Eds), *Ecofeminism* (pp. 1-21), London, Zed Books Ltd.
32. Peterson, V. and Shepherd, L. (2010). *International/global Political Economy*. In Shepherd (Eds.), *Gender Matters in Global*